

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: محسن مهدیان
سرمدیر: دانیال معمار
معاونان سردبیر: علی عسادی، شهرام فرهنگي، شاهین امین، جواد فوقانی
مدیر فنی: حامد یزدانی
مدیر هنری: مهدي سلامی
مدیر سبسی: علی ترابی
مدیر شهری: سیمین برداران
مدیر اقتصادی: سروش خسروی

دبیر فرهنگی: امیر خداداد
دبیر حوادث: جواد عزیزی
دبیر بین المللی: حسین ارچلو
دبیر جامعه: عیسای محمدی
دبیر زیست بوم: محمد یار کانی
دبیر ورزشی: سیدهرزرا عباسی
دبیر دانش و فناوری: محمد کرباسی
دبیر ورزشی: امیر محمد یعقوب پور
دبیر همشهری جمعه: پروانه بهرام نژاد
دبیر صفحه آخر: مسعود میر
دبیر عکس: فرهاد عباسی

www.hamshahrionline.ir
شماره: ۱۲
دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال فریسی، شماره ۱۴
کد پستی: ۱۹۶۶۶-۴۵۹۵۶
تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
تلفن: ۲۲۰۳۳۰۰۰، ۰۲۱-۴۶۰۶۷۰۰

حضرت امیر المؤمنین علی!
میان خود و خدا برده ای بیگن، گر چه نازک باشد.

اذان ظهر: ۱۲:۰۸ - غروب آفتاب: ۱۹:۲۴
اذان مغرب: ۱۹:۴۵ - نیمه شب شرعی: ۲۳:۱۵
اذان صبح فردا: ۳:۰۵ - طلوع آفتاب فردا: ۴:۵۱

پدیرش اگهی: توزیع و اشتراک: موسسه نشر گستر امروزیون
تلفن: ۹۱۲۰۴۱۴۲

زندگی پدیا

لیما، پایتخت غذای دنیا
تب داغ غذای پرویی



از استرالیا تا آمریکا، دنیا در حال کشف غذای پرویی است و حالا بعد از غذاهای چینی و هندی و ویتنامی و لبنانی و ایرانی، نوبت به محبوب شدن غذاهای متنوع این کشور کوچک آمریکای جنوبی است.

پرو کشور عجیبی است که در دهه های اخیر، عجایب و شگفتی های باستانی آن به صورت تدریجی مورد توجه قرار گرفته و حالا از این منظر، یک کشور متفاوت در دنیا به شمار می رود. به نظر می رسد فرهنگ آشپزی این کشور هم - که همیشه یکی از رمز الودترین فرهنگ های غذایی آمریکای لاتین بوده - آرام آرام در سطح جهان شناخته شده است.

آشپزی پرویی و صنعت رستوران داری این کشور، مشخصا در ۱۰ دهه گذشته به یک برند جهانی تبدیل شده و حالا چنان فراگیر و سرشناس شده که بیشترین نماینده را در فهرست ۵۰ رستوران برتر دنیا دارد. این فهرست که توسط یک شرکت معتبر انگلیسی ارائه می شود، رستوران های برتر سراسر دنیا را بررسی می کند و بهترین ها را اعلام می کند.

فهرست امسال، زیر سایه اوج گیری آشپزی پرویی است و جایگاه شماره یک آن، به رستوران معروف سنترال در پایتخت پرو یعنی شهر لیما اختصاص داده شده است. این نخستین بار است که یک رستوران از یک کشور آمریکای لاتین در صدر این فهرست نشسته است. البته ۳ رستوران دیگر هم از همین شهر در این فهرست هستند و پرو، بیشترین نماینده را در این فهرست دارد.

فرهنگ آشپزی پرو، متأثر از غذای تنوع زیستی و فرهنگ تاریخ غنی این کشور است و ردیابی آنها را در انواع غذاهای پرویی می توان دید. در توضیح دلایل انتخاب رستوران اول این فهرست، به همین مسئله اشاره شده و آمده است: «متنوی این رستوران، از ۱۱۵ کوسینست متفاوت که ارتفاع آنها را از هم متمایز می کند - از ۵ متر زیر اقیانوس آرام تا ارتفاع ۲۲۰۰ متری در کوه آند - به بدست می آید.»

یک ویژگی مهم فرهنگ آشپزی پرو، ترکیب آن با انواع فرهنگ های دیگر است - از مهاجمان اسپانیایی و آفریقای ها که به عنوان برده به این کشور آمده اند گرفته تا مهاجران ایتالیایی و ژاپنی و عرب، رد پای هر کدام از این فرهنگ ها در غذای پرویی دیده می شود.

حضور این رستوران های پرویی در این لیست، قطعا به گسترش فرهنگ غذایی این کشور کمک می کند و چه بسا به زودی، در همین تهران خودمان هم رستوران های پرویی با اقبال عامه مردم مواجه شوند.



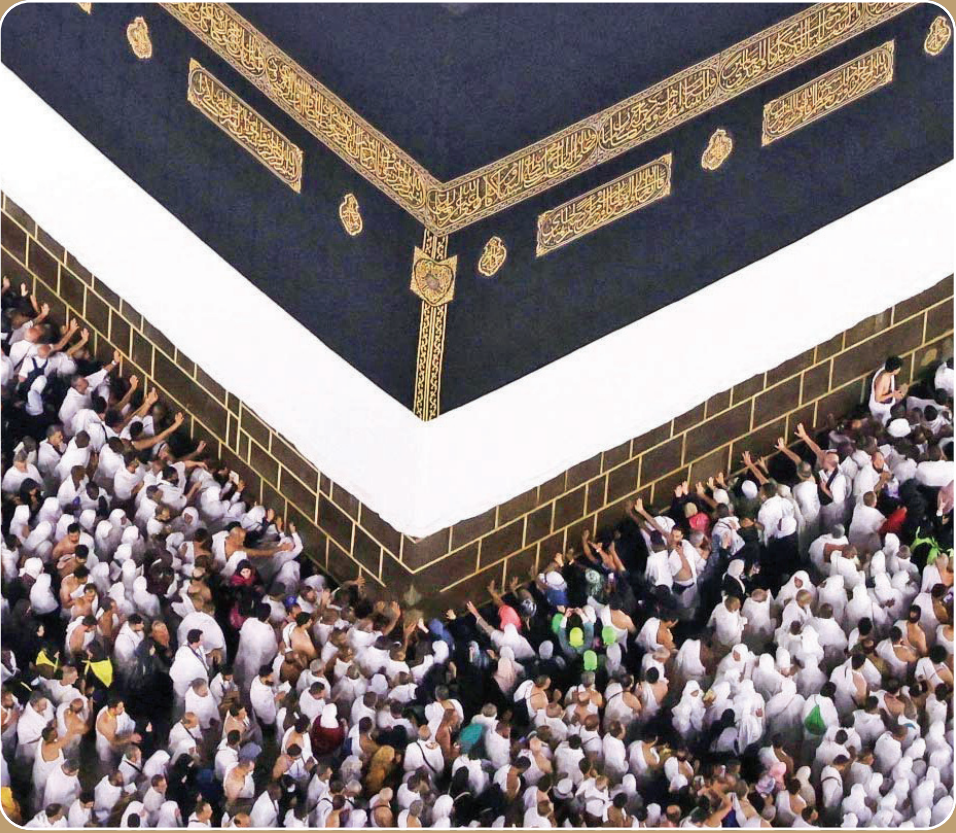
حاجیان که نمی شناسیم

مریم صالحی
نگاهش روبه آسمان بود که گفت: فردا عید قربان است و فردا که تمام شود حاجیان دسته دسته برمی گردند. بعد هم نگاهش را داد به رد حرکت یک هواپیما در آسمان و گفت: خوش به سعادت شان و دیگر نگفتم که در همه عمرش فقط یک بار رفته به زیارت امام رضا (ع) و حالا سال هاست که حسرت دیدار دوباره او یوان طلا و شنیدن آوای نقاره ها مانده روی دلش.

او کم حرف می زند و هرگز به کسی نگفته است که

حال خوب

قربان، عید عبودیت است و نفس را نندیدن. او که با ششانه های آویزان و باهای خسته می رود، هیچ وقت مقاله ننوشته و سخنرانی نکرده و با کسی سخن نگفته که «عید قربان» روز تقرب به بار گاه حضرت پروردگار است و قربانی، نشانه ای از این تقرب. او که می رود دایره لغاتش وسیع نیست، کم حرف می زند و سرش به کار خودش است ولی کسی از او دروغ شنیده. دستش تنگ است اما یک ساعت تمام می چرخد دنبال صاحب یک ۱۰ هزار تومانی که کف کوچه پیدا کرده است. او که می رود می داند زیارت خانه خدا حسرتی است که با خود به گور خواهد برد. او کارگر روزمزدی است که اول هر ماه با دست های



دل حجاج به عشق یار می تپد. عکس ها: AFP

پینه بسته اش چند اسکناس روانه صندوق حمایت از ایتم می کند و زیر لب می گوید: «قره الی الله». او که می رود، یک نفر نیست. چون او بسیاری ند. انسان های شریفی که در معرکه دشواری های زندگی و جان های خسته خویشتن نمی توانند حج بروند یا گوسفند قربانی کنند اما قدم حج بر نمی دارند و حقی را ناحق نمی کنند. آنها سال هاست که بی ادعا در سکوتی شکوهمند وسوسه های نفس را به قربانگاه برده اند و پندگانه خوب خدا هستند. کسی چه می داند شاید آنها حاجی هستند بی آن حج رفته باشند. و فردا که عید قربان است، تبریک زمین و زمان نخست روانه جان های روشن ایشان شود.



گریبوچ

در آغوش درخت



یک زن چینی، یک روش عجیب برای ارتقای روح و روان و سلامتی جسمی همشهری هایش ارائه داده و حسابی هم در کشورش معروف شده است. روش درمانی این خانم چیست؟ در آغوش گرفتن درخت ها. او گفته که چندماه پیش، وقتی احساس سرگیجه داشته یک درخت را در آغوش گرفته و از آن زمان، متوجه خواص متفاوت این کار شده است. او در شبکه های اجتماعی، از این کار با مردم صحبت کرده و گفته است که بعد از در آغوش کشیدن درخت های زیادی، به این فکر افتاده این ایده را با مردم در میان بگذارد. او گفته که از وقتی این کار را می کند، آرامش بیشتری دارد و کمتر عصبی می شود.

زبان بچگانه دلفینی



مادرهای زیادی را دیده ایم که با زبان بچگانه های کودک خود صحبت می کنند. خبر جالب این است که ما تنها گونه دنیا نیستیم که چنین قابلیت را داریم؛ دانشمندان کشف کرده اند که دلفین های مادر هم زبان مشابهی برای صحبت کردن با بچه های کم سن و سال خود دارند. دلفین های مادر البته مثل ما صحبت نمی کنند و در واقع سوت می زنند و وقتی که بچه هایشان را خطاب می کنند، تن همین سوت زن را تغییر می دهند. دانشمندان ۹۱ دلفین را مورد بررسی قرار داده اند و پس از بررسی های علمی به این نتیجه رسیدند. دلفین ها رفتارهای زیادی دارند که شبیه رفتار این حیوان باعث تعجب زیادی شده، هر چند مخاطبان عادی، از این شنا حسابی سر کفیده اند.

کوال پشت کفتری



حیوانات وحشی، شناسگران عموما ماهری هم هستند اما شنای آنها، در واقع نوعی دست و پا زدن در آب است. اما شنای متفاوت یک کفتر در آفریقای جنوبی، توجه زیادی را به خود جلب کرده است. یک محقق در پارک کملی کروگر در این کشور تصاویر شنای این حیوان را ضبط کرده، او گفته که در کمین نشسته بوده تا آب خوردن حیوانات در یک برکه را ببیند اما یک کفتر را دیده که وارد آن شده، و در کمال تعجب، به پشت شنا کرده است. کفتارها شناسگران خوبی هستند اما به جز موارد ضروری وارد آب نمی شوند. به همین خاطر است که رفتار این حیوان باعث تعجب زیادی شده، هر چند مخاطبان عادی، از این شنا حسابی سر کفیده اند.

یاد

کهنه کار کهن نگار
برای هابیده مشایخ در روزهای رسیدن به ۸۰ سالگی



حمیدرضا محمدی
ترجمه را خیلی دیر شروع کرد؛ در ۵۰ سالگی، اما در همه این ۳ دهه که از فعالیتش می گذرد، پر فرغ ظاهر شد و آثاری را به فارسی برگرداند که همه شان، یکسره درباره ایران است و تاریخ و فرهنگ و هنر. و این اما هیچ از خضوع و خشوعش کم نکرده است. بسیاری نادر تن به مصاحبه و سخنرانی درباره نوشته هایش می دهد اما این دلیل نمی شود که بشود بر قلم رسا و شیوایش چشم پوشید. هم زبان مبدأ را دقیق و صحیح می داند و می شناسد و هم زبان مقصد را. همکاری با ۲ فرهیخته فرزانه در ۲ پروژه ملی؛ نصرالله پورجوادی در تألیف «شکوه ایران» در مرکز نشر دانشگاهی و سپس سیروس پرهام در ترجمه «سیری در هنر ایران» اثر آرتور آپهام پوپ، هنر شناس و ایران پژوه آمریکایی در انتشارات علمی و فرهنگی، برایش آندوخته و آنباشتهای شد گران قدر و گران سنگ. از دل همین دستپاری هم بود که مارا بر یوسوس، ایران شناس و تاریخ نگار انگلیسی را با ترجمه «زن هخامنشی»، «شاهنشاهی هخامنشی»؛ از کورش بزرگ تا ردشیر اول» و «ایران عصر باستان» به ایرانیان شناساند. همچنین از همین رهگذر، «هنر معماری ایران» نوشته جان روبرت سوتساکر چیا و جوانوی کورآتولا؛ ایران شناسان ایتالیایی را ترجمه کرد و البته گزارش مکتوب و مصور سفر ارایش فردریش اشمتیت، کوشگر آلمانی تخت جمشید با نام «کاوش در ایران» را هم به فارسی برگرداند. آخرین منشوراتش که از دبیهشت آسامل به طبع رسید، «امپراتوری عقل؛ روایتی از تاریخ ایران» به قلم مایکل اکسورتی؛ سیاستمدار بریتانیایی در نشر هرمس و «دو چشم زمین: هنر و آیین پادشاهی در روم و ایران ساسانی» تألیف متیو فیلیپ کاپل، ایران شناس آمریکایی در انتشارات حکمت بودند.

این همه نشان و نشانه های است از کارنامه و کارنامی درخشان برای «هابیده مشایخ» در خدمت به فرهنگ ایران که پرورده و بالیده در خانواده ای اهل فکر و فضل است و در همین روزها به هشتادمین پله زدن زندگی گام گذاشت.

فراخوان

بی تعارف و تکلف

مثل همین متن کوتاهی که می بینید. مسا منتظریم تا نوشته ها پتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه های ما را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراحی هم هستید جای تان اینجا محفوظ است. متن یا طرح تان که آماده شد یک تماس با شماره ۲۲۰۳۳۳۶۶ بگیرند تا برای رساندنش به ما راهنمایی تان کنیم.

کتابخانه تابستان

پازل هزار تکه سال بلوا

فاطمه اشرف
قطعه آخر را یافتم، و همین ۳،۴ دقیقه پیش بالاخره پازل «سال بلوا» در ذهنم کامل شد. کتاب را بستم و بی دلیل چند دقیقه ای در خانه راه رفتم. از سالن تا آشپزخانه، از آشپزخانه تا کتابخانه و نمی دانم چرا دستاتم یخ کرده است. دندان هایم را زیاد روی هم فشار دادم و فکم تازه دارد خستگی در می کند. روح عیاس توانایی اش را اینگونه به رخ زنی خانه دار و دور کار بکشد که هم بستن کتاب برایش سخت باشد، هم کار و زندگی اش اهل کوتاه آمدن نباشند؟ روز پیش کتاب را برداشتم و هر چه خواندم زیا بود اما کامل نبود، گیسرا بود اما باز چیزی بر سر جایش نبود. تصویری پیش چشماتم نقش می بست که داستان نبود، انگار برده های بود از چند آدم مرتبط با یک نفر، نوشا دختری که اگر همش اش برای من و دختران و زنان آشنا نباشد اما حداقل بخشی از آن را زندگی کرده ایم.

«آن شب فهمیدم که به همین سادگی آدم اسیری می شود و هیچ کاری هم نمی شود کرد.» پای اسارت دل که وسط باشد زمان بی اهمیت می شود، دهه ۲۰ شمسی باشد یا ۸۰ یا کمی قبل تر یا بعدتر فرقی نمی کند، یک نفر برایت تمام دنیا فرق می کند، به همین سادگی. و من فاصله ای نزدیک به یک قرن را از میان نوشا و جوانوی خودم برداشتم و او را زندگی کردم. ۳،۴ صفحه پیش رفتم و دیدم گرفتار کتابی شده ام که بیشتر از داستان شبیه به یک پازل هزار تکه است. با این تفاوت که پازل ها کمی رحم دارند و تصویر نهایی را روی جعبه به شما نشان می دهند اما سال بلوا؟ نه، خبری از تصویر کامل شده نیست. تنها شما هستید و نوشه های که بلد است چه زمانی و چگونه شما را شکار قلاب نوشته اش کند.

شکار شده بودم. نوشا من را به جوانوی خودم پرت کرده بود و حالا دیگر سرنوشت او برایم مهم بود و هر چند عیاس معرفتی از همان

داستان خوب

پول زن خوردن نداره

محمّد سربانی
حقوقمون روندا. حقوق که نداد هیچی، عیدی هم نداد. ما هم شب عید دلمون به عیدی خوش بود. می خواستیم برای دخترم لباس نو بخریم. شب عید مجبور شدم خودم به بار تی شرت بگیرم کنار خیابون بساط پهن کنم که به پولی دربیارم.

«پس بچه دارین» - «بعله فکر می کنین دلم - «ایسن خانوم های راننده هم خیلی یواش می زن الان باید زود برسیم از اون طرف مسافر زیم». عادت حرف زدن با مسافرها، هنوز از رانندگان مرد به رانندگان زن منتقل نشده است. می پرسیم:

«شما توی همین مسیر کار می کنین؟» - «بعله ولی می کارم همیشه این نبوده اقا. پارسان کارگر به کار خونه مواد شوینده بودم. قرص ماشین لباسشویی درست می کرد. ماه به ماه در عده زن دیگه کار کردیم آخرش هم

